

سلسلہ تصوف نمبر ۲

از دو ترجمہ اصل کتاب

مشابہ

حضرت خواجگان نقشبندیہ

قدس اسرارہم

از تصنیف لطیف حضرت ملا حسین صاحب خیار علیہ الرحمۃ

مترجمہ

سگد گاد مگر عالیہ نقشبندیہ مک فضل الیدین کوزئی

فہرست

مکچن الیدین مکساج الیدین خلف مک فضل الیدین گنجرئی تاجران کتبومی

بئسار کتبہم کلاھو

مطبع نوکل گنجرئی ننگ و کسل ہنور میر صوتی صفائی کیتھارہایت قلیبے چھاپا

مسأله

هشت شرط حضرت خواجگان نقشبندیه

قد سر آسرامهم

بزبان فارسی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِهِمْ سُبُلَنَا وَأَنْ يَكُونَ اللَّهُ مَعَ الْحُسَيْنِينَ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَ
أَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ ○ بدانکه طریق حضرت خواجگان نقشبندیه علیهم الرحمة الرحمن

بدین هشت شرط است - غزل

گفتار خوش از حسین کشمیر شنو	آثار هدایت است تقریر شنو
شرح این هشت شرط بحکم مسطاب	روشن هست شرط از منجیب شهر شنو

ہر کس کس عین میں شراظ کر دست روایت بے ایچوان ایسے پیر شنو
 بجز از را و شریعت نبوی اہ بخدا کیس رو چورہ ہدایت تدبیر شنو

۷

ہر شہ طاعت حق ایسے حسین گزنگہ داری شوی منار غریب
 ہوش مردم، ہم نظر اندر قدم خلوت اندر انجمن، شد دم بدم
 ہم سفر اندر وطن، باید ہے یاد کرد و باز گشت، دھرمے
 پس گاہداشت باید، یادداشت شغل داری صبح شام و شب و چاشت

شرط اول - ہوش در دم - ہوش در دم، دو معنی دارد یعنی علم و معنی خاص
 معنی عام آن است کہ ہر نفسے کہ از دروں بے آید - باید کہ از حضور آگاہی باشد
 غفلت را راہ ندہد و ہمیشہ ذاکر باشد و طے قلب حاصل کند چنانچہ در ہر نفس
 چندیں بار ذکر گوید، بلکہ چند صد بار تا رتق گار شود و مقصود او حاصل گردد کہ

واذ کرو اللہ ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون عبارت از ان است ۷

از ذکر خدا مباحث بیکدم فعال کہ ذکر بود مراد و مقصد حاصل
 ذکر است کہ اہل دل اور ہمہ وقت آسائش جان باشد و آراش دل

و معنی خاص آن است - کہ در ہر نفس نفی غیر اثبات حق کند و یا نفی گونا گوں

از خود که لا موجود الا هو اشارت بر آن است

تا محو شدم از خود و از هر چه با

ظاهر خوش بود هر چه از اول و جا

و نیز گفته اند از ازل تا ابد یک ساعت باید دانست - كما قال الله تعالی

يَوْمَ يَرُونَ مَا يوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ وَقَالَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا سَاعَةٌ يُجْعَلُهَا طَاعَةٌ بَلْكَهْ ذِي سَاعَةٍ هِيَ

نیت الآن كما كان يكون عبارات از آن است و بزرگان گفته اند

الوجود بين العدمين كالعدم *

شرط دووم - نظر بر قدم، و نظر بر قدم دو معنی دارد - عام خاص عالم آن است

که سالک در راه رفتن و آمدن بر فوق و تحت و بین و بیابان نظر میکند -

و بر پشت پایی خود نظر کند یعنی دون حق را زیر پای خود بسیار د -

و با تواضع و شکستگی و حلم و نرمی در راه برود که و لا تمس في الأرض

سرها - عبارات از آن است - چنانچه بزرگان گفته اند - يَكْرَهُونَ فَضُولَ

النَّظَرِ كما يَكْرَهُونَ فَضُولَ الْكَلَامِ و معنی خاص آن است که سالک چو

در راه معرفت میرود که معرفت را نهایت نیست - قدم بر قدم در معرفت

دیگر گوی نهاد. و ترقی حاصل کنند. چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در هر روز هفتاد بار توبه استغفار میکرد. یعنی هر روز هفتاد مقام را طعمه کرد و قدم بر میداشت. و از مقام گذشته توبه میکرد. همچنین متابعت پیغمبر همه کس افروض است. و از مقام بمقام قدم بر قدم بردارد. و از مقام گذشته توبه کند و چیزهای عجایب و غرائب در سلوک دیده و دانسته میشود و حاصل نظر بر آن میکنند تا مقصود اصل که حق تعالی است جل جلاله که ما نَدْرَأُ الْبَصَرُ وَمَا كُنَّا بِصِفَتِ خَشْتِ رسالت پناه است پیشه نمود و متابعت احوال او کند.

دنیا جرم را و قیصر و خاقان را دوزخ به بدان بهشت مریکان را
تسبیح شتر صفای صوا را جانان را و جان من جانان را

شرط سوم - سفر در وطن نیست و وطن نیز دو معنی دارد معنی عام و معنی خاص. معنی عام آن است که سالک در طبیعت بشری نمکند یعنی از صفات بهیمی بشری از بشری به بلکی و از صفات ذمیه جمالیه انتقال کند یعنی روح لطیفه او که منظر ذات الله و صفات الله است و خلیفه خداست که اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةٌ ذَرَاتِ اَوْسْتِ از صفات انسانیت

بصفت روحانیت بدل کند و نفس را عین روح کند و روح را عین مجروح کند
و مجروح را عین مفتوح ۵

باری چه تشنه است بدمان خندان
بیواسطه چشم جهان او دیدن

بنشین و سفر کن که بغایت خوب است
ببمنت پاگرد جهان گردیدن

و معنی خاص آن است که سالک سفر تا سوت و ملکوت و جبروت و لا الهوت کند

و شرح این چهار سفر در رساله منازل المسافرین کرده شد مطالعه در آن باید کرد

و شرح بر مجل این است که در تاسوت من الخلق الی الحق و در ملکوت

الی الحق مع الحق و در جبروت مع الحق فی الحق و در لا الهوت فی الحق الی الحق

یعنی از انسانیت به ملکیت و از ملکیت به روحانیت و از روحانیت به توحید

انتقال کند در عالم فایماتو کوا فتمه وجه الله شرف و که مآرا کیت

شیئا الا ملکیت الله فیه عبارت از ان است ۵

نہاں من نگرم در همه پوست یکسے عیان رہے مینہ ہوت

در پیوہ اگر چه صلاوت دارد یکس آن نہاں با ہم لذات در دست

شرط چهارم - خلوت در انجمن - و خلوت در انجمن نیز دو معنی دارد -

معنی عام و معنی خاص - معنی عام آنست که سالک ظاہر خود با خلق و باطن خود

باحق تعالیٰ بار و نثار خود بنور فرائض و سن منور کند و باطن خود پر شاہد
حق تعالیٰ منور سازد و ذرہ غفلت را درون خود راہ نندہ و در خلا و
و بیج و شکر باحق تعالیٰ باشد کہ رجال لا تلهیہم تجارۃ و لا بیع عن
ذکر اللہ و اقام الصلوٰۃ و ایتاء الزکوٰۃ

از درون شو آشتا و زبروں بگانہ پاش
اینچنین سیار و شش کم مے بود اندر جہاں

چنانچہ قطب القطب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس سرہ میفرماید۔
در عمر خود جو آنے دیدم، فخر میکردم کہ کاشکے مثل ایں جوان من مے بودم
آنچنان بود کہ در بازار دینا ہزار اشرفی را سودا میکرد۔ یہ نفس از ما دیں غافل
نشدے۔ آسے ظاہر ایشیاں باخلق و باطن باحق دژ شہود اسما و صفات
حق تعالیٰ است۔ اگر کسے را دیریں امر اشکال افتد نظیرہ بیان کنم۔
چنانچہ کسے باشد کہ کوزہ آب بر سر گرفتن بغیر از دست کردن عادت کردہ باشد
و از پائے راہ میرود و از دست کار بکند و از زبان سخن میگوید از گوش مشتہود
و از چشم مے بیند، آخر دل بجائے اں کوزہ باشد کہ مبادا نیفتد۔ پس سالک باید کہ
ظاہر خود را اے حدود اللہ و متابعت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بار و

و باطن خود متابع حضرت سالت کند تا نظایر او به بدعت و سننالت نرود
 و باطن به الحاد و عقاید فاسده و عزائم باطله نرود که بهم از طلب حق تعالی
 و محبت او و متابعت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در افعال و احوال و اقوال راسخ باشد
 و ذره مخالفت متابعت او نکند که قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ
 اللّٰهُ عِبَارَتِ اِزَانَتِ - و معنی خاص آن است که روح خلیفه خداست
 و عرش صفت اوست در دین او صحرای کون و نون و انجمن نایب عجایب
 غریب است، نظر آن بر آن نکند تا از شاهده حق تعالی باز نماند. و در
 عجایب و غرائب او خوش حال شود. و روح که حرم خداست و منظر جمال الله است
 از حرم به حرم ره برد. و غیر او در حرم راه ندهد چنانچه حدیث نبوی بدال
 ماطق است که قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللّٰهِ وَ حَرَامٌ اَنْ يُّكَلِّمَهُ عِبْرَةُ اللّٰهِ وَ
 قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللّٰهِ یعنی دل مومن حرم خداست حرام است آنکه در آمده
 غیر از خدا در و. و دل مومن عرش خداست. و دل مومن بزرگ است
 از عرش و کرسی، افضل است از آنچه آفریده حق تعالی. و نیز حدیثی
 وارد است که قَلْبُ الْمُؤْمِنِ الْكَبْرُ مِنَ الْعَرْشِ وَ اَوْسَعُ مِنَ الْكُرْسِيِّ وَ اَفْضَلُ
 مِمَّا خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰی و نیز حدیث قدسی است که لَا يَسْعَى اَرْضِي وَ لَا سَمَانِي وَ

لَكِنْ يَعْصِي فِي قَلْبٍ عَبْدًا مُؤْمِنًا تَقِي النَّفْسَ النَّقِيَّةَ وَنِيْزَ حَدِيثِ قَدْسِي اسْتِ كِه
 يَا بَنَ آدَمَ مَخْلَقْتَ الْأَشْيَاءَ لَكَ وَخَلَقْتَك لِي يَعْنِي اے فرزند آدم افریدم
 چیزهای جهان برای تو و افریدم ترا برای خود۔ پس در عجایب و غرائب
 هر دو جهان مائل نشوی و چشم ظلم هری از آنجمن طلب هری که عالم صوری است
 به بندی۔ و چشم باطنی از آنجمن باطن که عالم معنوی است نیز به بندی
 كِه اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلٰی الْاَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا
 اشاره بر آنست ❖

شرط پنجم یاد کرد۔ و یاد کرد، عبارت است از ذکر لسانی قلبی و این
 نیز دو معنی دارد۔ عام و خاص۔ عام آن است که هر چه از زبان گفته
 شود۔ اثر آن بر دل رساند و ذوق آن بخشد۔ و خاص آن است که هر چه از
 دل یاد خدا کند زبان از آن بیگانه سازد و درون خود فرو شود در صحرا
 دل سیر نکند ❖

شرط ششم بازگشت۔ و بازگشت آن است که از ذکر بازگشت
 به تذکیر باشد۔ و این نیز دو معنی دارد۔ عام و خاص۔ درین دو آیت مفهوم
 توان کرد۔ عام آن است که وَاذْكُرْ اِسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلَ لِيَكِي تَبْتِيْلًا۔

یعنی یاد کن نام پروردگار خود را و بریده نشو از همه محاسن اوقات بریدن کامل
 یعنی هر حال متوجه بخدا باش - و خاص آنست - که **وَ اِذَا كُودَيْتَكَ اِذَا النِّيْتِ**
 یعنی یاد کن پروردگار خود را وقتی که فراموش کرده باشی خود - چشمت
 و گرفتار است در مذکور - یعنی به نسی که از وجود بشری فنا شوی و
 در اثبات واجب الوجود بقایابی *

شرط هفتم نگاهداشت - نگاهداشت آنست که مراقبه نفسی نواظر کنی
 و آنچه در حق است دل را از آن نگاهداری - و این نیز دو معنی دارد -
 عام و خاص - عام آن است که چنان در مراقبه شوی که ظاهر و باطن خود
 همه بجانب الله تعالی بند می - چنانچه گریه در سوراخ موشن بجهت بدست
 آوردن موش بندد - و خاص آن است که نه ظاهر مانند و نه باطن نه
 مراقبه مانند غیر *

شرط هشتم یادداشت است - و یادداشت که مقصود از همه عبادت
 است - دوام آگاهی است بر سبیل ذوق - و این نیز دو معنی دارد -
 عام و خاص - عام آن است که همیشه در توجید و معرفت مستغرق باش
 و ذوق دائمی حاصل کند و بهوش و معطل نشود - اگر نشود نقصان طریقت است

و اگر بچت ڈاؤن نکشد۔ اگر کشد خون طریقت میں انداز دے

ایبل جو خدش رکھاں گے بود ہما بکس آن گے نول آلودت

مے مال چنانچہ نش نو نلاوار بیسوز چناں کہ بر نیاید دود

معنی خاص آنست کہ در استغراق توجیب معرفت اسرار الہی کہ بیاید۔ بر آن

قراں بگیرد تازہ و تازہ اسرار حاصل شود و ظاہر سازد۔ اگر ظاہر سازد از

دو عتاب گرفتار شود۔ یکے آنکہ ہر کہ ستر شاماں اظہار کند لائق نزدیکی بنا

و دیگر آنکہ بہ اسرار دیگر مطلع سازند۔ کما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم

افشاء اسرار الربوبیۃ کفر

و آئینہ دیگر نیز ہست۔ و قوف مانی و قوف عددی و قوف قلبی۔

و قوف مانی آنست کہ از غفلت و سیان مان گذشتہ تہ تفصیل ہست

پیشینہ خود سازد۔ و قوف عددی آنست کہ در حالت خود عدد کند۔ کہ

ترقی حالات میں شود یا نہ اگر میں شود۔ شکر و سپاس مر خداے را گوید۔ و اگر

نہیں شود ماتم گیرد۔ و قوف قلبی آنست کہ در تزکیہ نفس و تصفیہ دل و تجلیہ روح

ہر روز زیادہ کوشد۔ و اللہ یدعو الی دایر السلام و یجیدی من کیشاء الی

صراط مستقیم

شجرہ میر پید کہ انتانتان انتہو بجات

جمال الدین میر

منبع اصفیض مجمع البکرات	قطب الاقطاب تیدا السوات
سید اصفیا جمال الدین	گوہر درج حشمت و تزیین
قدوہ اولیا امیر کبیر	جان شین جناب حضرت میر
رُوح اللہ رُوحۃ الاعلیٰ	قدس اللہ سہ الاعلیٰ
باز در عروہ جاے خود کرد	چوں قدوم شرفیآ آورد
سید غنیبا علاؤ الدین	بود ہمراہ شان بصیرتیں
قدوہ امیر حال میر جمال	آفتاب پہ فضل و کمال
رکن بیت صلاح مکر الدین	منحرف عارفان پاک آئین
قطب آفاق شہیر الدین	نیر بروج عزت تو سکیں
سید نیکو عظیم	قدوہ عارفان محبت کریم
نجم بروج مدائے شہاب الدین	منحرف عارفان پاک آئین

کو کپ آسمان عزت بود	نیز برج جاه و شمت بود
مرشد نیکو و پاک نسب	بود محکم بجاده جد و آب
مصدق فیض عیسم و عرفان بود	مرج اهل فضل و احسان بود
هم چو سید بسند استاد	خلق را بهره مندے مدد
چوں قدم زد جیلسه باقی	روح پاکش بعرش شد راقی
خلفش از ذکور هیچ نبود	جز دو دست و ما برج شهو
نامزد شد یکے بشیخ بزمن	سید نیکوے شاه حسن
زاد ایشان به عزت و بریں	سید نیکو و پاک آئیں
آنکه زد و دو خاطر از همه لوث	غوث آفاق شه محمد غوث
خلف الصدق آن شه زاہد	حضرت میر سید عابد

مشحور طیبہ

قطب الاقطاب سبع البرکات	مصدق فیض منقر السادات
نعمت العارفین بالافصال	سید العاشقین بالاجلال
پتیا آن شهنشہ آفاق	شیخ کونین شیخ عبدالرزاق

آفتاب سپهر دنیا و دین	خوش آفاق شیخ محی الدین
ماه بغداد شاه جیلانی	اعرف عارفان بتانی
سید احمد می شہ سابلین	شیخ ابوصالح و عماد الدین
والدے کشور ہدے و یقین	حضرت شاہ ابوالحسن شہ دین
سید دین علی بدر الدین	شرف الدین و شیخ شمس الدین
افضل العصر شہ محمد غوث	آنکہ بزود و خاطر از ہر لوث
رضی اللہ عنہ شان وے است	بتر از اولیا مکان وے است
حضرت قاسم خمبہ شہار	شرف الدین عجل شہ ابرا
میر سید محمد عابد	فاضل کامل و شہ زاہد
ابد اللہ فیضہ الاستی	بط اللہ ظلہ الالعی
سید دین حسین شہ محمد	فرد فراد سید احمد
از دلم زنگ با سونے بزدا	ساز روشن دلم بنور ہدے
بہر احقاد نیک عنوش	یا الہی بجزرت شانوش
عبادت اور میر سپہر یقین	حضرت عبد باسط آن شہ دین
بغسہ خود نمائی دل شادم	از غم دہر ساز آدم

ده رمانی مرازننگ و جو سازست غرقم به بجز شهو

شیخ محمود مسریج نقی

سید عبد اللہ آن شیخ علی

تمت بالخیر



اُرْدُو تَرْجُمَہ

رسالہ

ہشت تراٹ حضرت خواجگان نقشبندیہ

قَدَسَ اسْمُہُمْ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَهُمْ لِمَنْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقِيَّةِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ (اور جن لوگوں نے ہمارے لئے کوشش
 کی ہے۔ البتہ ہم ان کو اپنے رستے کی طرف ہنمائی کرتے ہیں۔ اور تحقیق
 خداوند تعالیٰ نیکی کرنے والوں کے ساتھ ہے۔ دونوں جہان کے
 پروردگار کا شکر ہے۔ اور عاقبت ہے واسطے پرہیزگاروں کے۔
 اور سلام اور درود اُس کے رسول محمد پر اور اُس کی تمام آل اور صحابہ پر) ❦

یاد رہے کہ حضرات خواجگان نقشبندیہ علیہم الرحمۃ والرضوان کا طریقہ یہ

آٹھ شرطیں تھیں ۷

گفتار خوش از حسین کشمیر شنو	آثار ہدایت است تقشیر شنو
شرح این بہشت شراط بحکم طالب	روشن بہشت شراط ز من ای و شہر شنو
ہر کہ عمل برین شراط کرد است	رہ یافت بسوی جہان ای و شیر شنو
بجز از راہ شریعت نبوی اہ نجد	کہیں ہر چورہ ہدایے است ہدیہ شنو

۷

ہشت شرط است روتقوی حسین	گر نگہ داری شومی منار غزین
ہوش در دم ہم نظم اندر قدم	خلوت اندر انجمن شد و مبدم
ہم سفر اندر وطن بید ہے	یاد کرد و باز گشت در ہر دمے
پس نگاہ اشت بید یادداشت	شغل داری صبح و شام و چاشت

شرط اول ہوش در دم

ہوش در دم کے دو معنی ہیں، ایک عام دوسرے خاص عام معنی ہیں کہ جو دم اندر سے باہر آئے، چاہئے کہ حضور و آگاہی سے ہو۔ (سالک کو)

چاہئے) کہ غفلت کو دخل دے۔ اور ہمیشہ ذکر میں مشغول رہے اور طبعی قلب حاصل کرے چنانچہ چند بار ذکر کرنے بلکہ کئی سو تیرہ ذکر کرے تاکہ عذاب سے رانی پائے اور اس کا مقصد حاصل ہو۔ جیسا کہ **وَ اذْكُرْ وَاللّٰهُ ذِكْرًا كَثِيْرًا اَعْلَمَكُمُّ تَقْلِيْدُوْنَ** (اور یاد کرو اللہ کو زیادہ یاد کرنا شاید کہ تم بہتری دئے جاؤ) سے یہی مراد ہے۔

از ذکر خدا سُبَّاش بیک و غافل کز ذکر بود مراد و مقصد حاصل
 ذکر است کہ ازل اور ہر وقت آسائش جان یا آرائش دل
 اور خاص معنی یہ ہیں کہ ہر ایک دم میں غیر کی نفی اور حق کا اثبات کرے یا اپنے آپ کی قسم قسم کی نفی کرے جیسا کہ **لَا مَوْجُوْدًا اِلَّا هُوَ** (نہیں موجود مگر وہی یعنی خدا) سے اسی کی طرف اشارہ ہے۔

تا محو شدم از خود و از ہر وجہا جز نبود در نظرم هیچ عیال
 ظاہر چو شود ہر چہ از دل و جا ہست انہم کہ قبیلہ یکے سے ہا
 اور یہ بھی کہتے ہیں کہ ازل سے اب تک کے وقفے کو ایک ساعت جانا چاہئے جیسا کہ خداوند تعالیٰ نے فرمایا ہے۔ **یَوْمَ یَرَوْنَ سَاعِیْوَةً لِّمَنْ لَّمْ یَسْئَلْہُمْ اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّہْمَا** (و وہ دن دیکھینگے جن کا وعدہ دئے گئے ہیں نہیں کرتے

ہیں دن میں سے ایک گھڑی بھی) اور پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا
 الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَجَعَلَهَا طَاعَةً (دنیا ایک گھڑی ہے پس اس میں بندگی
 کرو) بلکہ دنیا ساعت بھی نہیں ہے چنانچہ اَلَا نَكْمَا كَانَ يَكُونُ (ویسا
 ہی ہے) سے یہی مطلب ہے اور بزرگوں نے کہا ہے اَلْوَجُودُ بَيْنَ
 الْعَدَمَيْنِ كَالْعَدَمِ (وجود دو عدموں کے درمیان عدم کی مانند ہے)۔

شرط دوم نظر بر قدم

نظر بر قدم کے دو معنی ہیں، ایک عام دوسرے خاص عام یہ ہے
 کہ ساک رستہ چلتے وقت اوپر نیچے دائیں اور بائیں نہ دیکھے اور
 اپنے پاؤں کی پشت کی طرف دیکھتا ہے یعنی غیر حق کو اپنے پاؤں کے
 کے نیچے لائے۔ اور تو وضع علم نرمی اور عاجزی سے رستہ طر کرے۔

جیسا کہ وَلَا تَمْسَسْ فِي الْأَرْضِ فَرْجًا زَمِينٍ پر خوشی کرتے ہوئے نہ چلو،
 سے یہی مراد ہے۔ چنانچہ بزرگوں نے فرمایا ہے۔ يَكْرَهُونَ فَضُولَ
 النَّظَرِ كَمَا يَكْرَهُونَ فَضُولَ الْكَلَامِ (جیسا کلام کی فضول کو مکروہ جانتے
 ہیں ویسا ہی نظر کی فضولیات کو مکروہ جانتے ہیں) اور خاص معنی یہ ہیں کہ

سالک جب معرفت کے رستے کو طے کرنا چاہے تو معرفت گونا گوں میں قدم مارے۔ کیونکہ معرفت کا کوئی انتہا نہیں۔ اور ترقی حاصل کرے۔ چنانچہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر روز ستر مرتبہ استغفار اور توبہ کیا کرتے تھے یعنی ہر روز ستر مقام طے کرتے تھے اور قدم اٹھاتے تھے اور مقام گذشتہ سے توبہ کرتے۔ اسی طرح پیغمبر خدا کی تابعداری ہر فرد بشر پر فرض ہے اور ایک مقام سے دوسرے مقام میں قدم رکھے۔ اور مقام گذشتہ سے توبہ کرے۔ اور چونکہ سلوک میں عجیب و غریب چیزیں دکھی جاتی ہیں۔ اور معلوم ہوتی ہیں۔ ان کی طرف نگاہ نہ کرے اور صل مقصود کو جو خداوند تعالیٰ جل جلالہ ہے۔ اور مَنَارِغَ الْبَصَرِ وَمَا طَعْنُ (نہ نظر اچکی ہے اور نہ نافرمانی کی ہے) جو حضرت رسالت پناہ کی صفت ہے اس کو اپنا پیشیہ اختیار کرے۔ اور آنجناب کے حالات کی متابعت کرے

دنیا جم را و قیصر خاقان را دوزخ بہ بدان شہت نیکان را

تبسج فشرہ صفا رضوان را جانان مارا و جان من جانان را

شرط سوم سفر در وطن

سفر در وطن کے بھی دو معنی ہیں، ایک عام دوسرے خاص۔ عام معنی یہ ہیں کہ سالک طبیعت بشری میں سفر کرے۔ یعنی چوپایوں کی خصلت کے انسانی خصلت میں اور انسانی سے فرشتوں کی خصلت میں اور برائی خصلتوں سے نیک خصلتوں میں انتقال کرے۔ یعنی روح جو اس کا خلیفہ ہے اور اللہ تعالیٰ کی ذات و صفات کا مظہر ہے اور خدا کا خلیفہ ہے کہ اِنْ جَاعَلُ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً اَتَحْقِیْقُ مِیْنُ مِیْنٍ مِیْنٍ اِنَّا خَلِیْفَةُ بَنَانِ وَالْاِہْمُوں) اسکی ذات میں ہے۔ انسانی صفتوں سے روحانی صفتوں میں بدل جائے اور نفس عین روح بنائے اور روح کو عین مجروح کرے اور مجروح کو عین مفتوح کرے۔

یہ نچوٹل اسٹیٹ دہان خندید
بیواسطہ چشم جہاں اودین
بنشین و سفر کن کہ بغایت مست
بے منت پاگرد جہاں گردین

اور معنی خاص یہ ہیں کہ سالک ناسوت ملکوت جبروت اور لاہوت کا سفر کرے۔ ان چاروں سفروں کا ذکر رسالہ منازل المسافرین میں مفصل طور

پڑکھا ہوا ہے۔ اس میں مطالعہ کرنا چاہئے مجہل طور پر یوں ہے کہ انسانیت
 میں خلقت سے خدا کی طرف اور ملکوت میں خدا کی طرف سے خدا کے ساتھ
 اور جبروت میں خدا کے ساتھ سے خدا میں اور لاہوت میں خدا میں سے
 خدا کی طرف یعنی انسانیت سے ملکیت میں اور ملکیت سے روحانیت میں
 اور روحانیت سے روحانیت کی طرف انتقال کرے۔ فَإِنَّمَا تَوَكَّلُوا
 فَشَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (پس جس طرف تم رخ کرو گے، اسی طرف خدا کا چہرہ ہو)
 کے عالم میں مشرف ہو۔ کہ مَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا إِلَّا كَرِهَتْ اللَّهُ فِيهِ (میں نے کوئی
 ایسی شے نہیں دیکھی جس میں خدا نہ دیکھا ہو) سے یہی مطلب ہے
 نہاں مے نگرم درہم پوست یکے عیان درہم عینہ ہرست
 درسیوہ اگرچہ صد حلاوة دارد یک آن نہاں باہر لہات درو

چوتھی شرط خلوت در انجمن

خلوت در انجمن کے بھی دو معنی ہیں، ایک خاص دوسرے عام۔
 عام یہ ہیں کہ سالک اپنے ظاہر کو خالق سے اور باطن کو خدا سے لگائے رکھے
 اور اپنے ظاہر کو فرائض اور سنن کے نور سے متور کرے اور اپنے باطن

کو خداوند تعالیٰ کے مشاہدہ سے روشن کرے۔ اور ذرہ بھر غفلت کو بھی اپنے اندر نہ گھسنے دے۔ اور فراغت جماعت میں خداوند تعالیٰ کے ساتھ ہے کہ رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة ایسے آدمی ہیں، جن کو تجارت و بیع بھی یاد الہی سے نہیں رکوتی اور وہ نماز ادا کرتے ہیں۔ اور زکوٰۃ دیتے ہیں

ازدروں شو آشنا و زبروں بیگانہ شو

ایں چنین بسیاروش کم مے بود اندر جہاں

چنانچہ خواجہ قطب الاقطاب خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس سرہ فرماتے ہیں کہ میں نے اپنی عمر میں ایک جوان کو دیکھا میں فخر کرتا تھا کہ کیا ہی اچھا ہوتا جو میں اس جوان کی طرح ہوتا۔ اس کی کیفیت تھی کہ مینا بازار میں ہزار اشرفی کا سودا کرتا تھا۔ لیکن ایک دم بھی خدا کی یاد سے غافل نہ تھا۔ ہاں ایسے شخصوں کا ظاہر تو خلقت کے ساتھ ہوتا ہے اور باطن خداوند تعالیٰ کی صفات اور اسما کے مشاہدہ میں ❖

اگر کسی شخص کو اس بات میں شکل پیش آئے۔ میں اس کی مثال بیان کرتا ہوں۔ فرض کرو کہ ایک ایسا شخص ہے جس میں عیادت ہے کہ ایک ہی

وقت میں پانی کا کوزہ سر پر پھیرنا تھ کے سہارے کے اٹھائے رہتا ہے اور پاؤں سے رستہ چلتا ہے اور ماتھ سے کام کرتا ہے۔ اور زبان سے باتیں کرتا ہے اور کانوں سے سنتا ہے اور آنکھوں سے دیکھتا ہے۔ لیکن اُس کا دل پانی کے کوزے کی طرف ہوتا ہے۔ کہ کہیں ایسا نہ ہو کہ گر پڑے ❖

پس سالک کو چاہئے۔ کہ اپنے ظاہر کو حدود اللہ کے ادا کرنے اور حضرت صلے اللہ علیہ وسلم کی تابعداری میں رکھے اور اپنے باطن کو حضرت رسالت کے تابع بنائے۔ تاکہ اس کا ظاہر بدعت اور گمراہی میں مبتلا نہ ہو اور اس کا باطن گمراہی اور بُرے عقیدوں اور جھوٹے ارادوں کی طرف مائل نہ ہو۔ اور ہر دم خداوند تعالیٰ کی اور اُس کی محبت اور محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم کی تابعداری سے افعال اقوال اور احوال میں سچپتہ ہو جائے اور ذرہ بھی اس کی متابعت کے برخلاف نہ کرے۔ چنانچہ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ (کہ اگر تم اللہ کو محبت کرتے ہو تو میری تابعداری کرو، خدا تم سے محبت کریگا) سے یہی مراد ہے۔ اور خاص معنی یہ ہیں۔ کہ چونکہ روح خدا کا خلیفہ ہے اور اس کی صفات کا عرش ہے

اس لئے اس میں طرح طرح کے جہل اور عجیب و غریب مجلسیں ہیں، انکی طرف ہرگز خیال نہ کرے اور خداوند تعالیٰ کے مشاہدہ سے باز نہ رہے اور مشاہدہ کے عجائب و غرائب میں خوشحال رہے۔ اور روح جو کہ حرم خدا ہے اور مطہر حال اللہ ہے۔ حرم سے حرم کی طرف راستہ معلوم کیے اور غیر حرم میں دخل نہ دے۔ چنانچہ حدیث نبوی بھی اس بارے میں ہے کہ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ مَّا لِلَّهِ وَحَرَامٌ مَّا لَيْسَ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ (مومن کا دل حرم خدا ہے اور یہ حرام ہے کہ خدا کے سوا کوئی اور اس میں آئے) وَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ (مومن کا دل خدا کا عرش ہے) یعنی مومن کا دل حرم خدا ہے۔ اور یہ بات حرام ہے کہ خدا کے سوا کوئی اور اس میں آئے اور مومن کا دل عرش خدا ہے۔ اور مومن کا دل عرش و کرسی سے بھی بزرگ ہے۔ اور خداوند تعالیٰ کی تمام مخلوقات سے افضل ہے۔ اور نیز حدیث نبوی بھی وارد ہے کہ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَكْبَرُ مِنَ الْعَرْشِ وَأَوْسَعُ مِنَ الْكُرْسِيِّ وَأَفْضَلُ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى (مومن کا دل عرش سے بڑا ہے اور کرسی سے وسیع ہے اور جو کچھ اللہ تعالیٰ نے پیدا کیا ہے سب سے افضل ہے) اور نیز حدیث قدسی ہے کہ لَا يَسْعُنِي رِضْيِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي رِضْيِي

قَلْبِ عَبْدًا مُؤْمِنٍ التَّيِّبِ النَّقِيِّ (مجھے زمین اور آسمان میں ڈھونڈو بلکہ مجھے
 پرہیزگار اور شریف مومن کے دل میں ڈھونڈو) اور ایک اور حدیث قدسی
 ہے۔ يَا بَنِي آدَمَ مَخْلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لَكَ وَخَلَقْتُكَ لِي یعنی اے آدم کے
 فرزند میں نے جہان کی چیزوں کو تو تیرے لئے پیدا کیا اور تجھ کو اپنے
 لئے۔ پس تجھے چاہئے۔ کہ دونوں جہان کے عجائب و غرائب کی نظر
 تو مائل نہ ہو جائے۔ اور چشم ظاہری کو انجمن ظاہری سے کہ عالم صوری ہے
 بند کر لے۔ اور چشم باطنی انجمن باطنی سے جو کہ عالم معنوی ہے بند کرے
 کہ اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَتَيْتُمُوهَا حَسَنًا عَمَلًا۔
 (جو کچھ زمین پر ہے اس کو ہم نے اُس کے لئے زینت بنایا ہے تاکہ
 ہم آزمائیں کہ کون اچھا ہے از روئے عمل کے) سوسلی کی طرف اشارہ ہو۔

شرطِ خوبِ یادِ کرد

یادِ کرد سے مراد ذکرِ لسانی اور قلبی ہے۔ اور اس کے بھی دو معنی
 ہیں، ایک عام و دوسرے خاص۔ عام تو یہ ہیں کہ جو کچھ زبان سے کہا جا
 اُس کا اثر دل پر لچا ہے اور اس کا حظ اٹھائے۔ اور خاص معنی یہ ہیں

کہ جو کچھ دل سے خدا کی یاد کرے زبان کو اُس سے نا آشنا بنائے اور اپنے اندر خیال کر کے صحراے دل کی سیر کرے ❖

شہرہ ششم بازگشت

بازگشت یہ ہے کہ ذکر سے مذکور کی جانب بازگشت ہو۔ اور اس کے بھی دو معنی ہیں، ایک عام دوسرے خاص۔ ان دو آیتوں کو سمجھ لینے چاہئیں۔ عام یہ ہیں کہ **وَإِذَا كُورِ اسْحَدَرْنَا بِكَ وَتَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِلًا** یعنی اپنے پروردگار کے نام کو یاد کر اور تمام مخلوقات سے پورے طور پر کنارہ کش ہو، یعنی حالت میں خدا کی طرف متوجہ ہو۔ اور خاص یہ ہیں کہ **وَإِذَا كُورِ اسْحَدَرْنَا بِكَ إِذَا السَّبِّتَ** یعنی اپنے پروردگار کو اُس وقت یاد کر جبکہ تو اپنے آپ کو بھلائے۔ کیونکہ ذاکر کا مذکور میں فنا ہو جانا دوسری حقیقت ہے یعنی نفی سے تو وجود بشری فنا ہو جاوے گا۔ اور واجب الوجود کے اثبات سے تو نفا حاصل کریگا ❖

شرط ہفتم نگاہداشت

نگاہداشت یہ ہے کہ خطرات کی نفی کا مراقبہ کرے۔ اور خدا کے علاوہ تمام چیزوں سے دل کو نگاہ رکھے۔ اس کے بھی دو معنی ہیں۔ عام اور خاص۔ عام یہ ہیں کہ مراقبہ اس طرح کرے کہ اپنا تمام ظاہر باطن خداوند تعالیٰ کی طرف لگائے۔ جیسا کہ بتی چوہے کے سوراخ میں چوہے کے حاصل کرنے کے لئے کرتی ہے۔ اور خاص یہ ہیں۔ کہ نہ ظاہر ہی ہے اور نہ ہی باطن اور نہ مراقبہ ہے نہ غیر۔

شرط ہشتم یادداشت

یادداشت سے جو کہ تمام عبادتوں کا مقصود ہے، مراد از روی ذوق کے آگاہی دوام ہے۔ اس کے بھی دو معنی ہیں عام اور خاص عام یہ ہیں، کہ ہمیشہ توحید اور معرفت میں مستغرق رہے۔ اور ذوق دائمی حاصل کرے۔ اور بے عقل و بیہوش نہ ہو جائے۔ اور اگر ہو جائے تو طریقت کا نقصان ہے۔ اور آہ و بکا نہ کرے۔ اگر کرے گا تو گویا طریقت

یا نہیں۔ اگر ہوئی ہے تو خداوند تعالیٰ کا شکر ہووے اور اگر نہیں ہوئی تو اپنا تم
 کرے۔ اور وقوف قلبی یہ ہے کہ نفس کو پاک کرنے اور دل کو صاف کرنے
 اور رُوح کو چلا دینے میں ہر روز زیادہ کوشش کرے۔ وَاللّٰهُ يَدْعُوْا
 اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ اور اللہ تعالیٰ
 دار السلام کی طرف بلاتا ہے۔ اور جس کو چاہتا ہے سیدھے راستے کی طرف
 ہدایت کرتا ہے) ❖

سیدنا صاحبنا شہداء کذا زوالہ کی طرف بیجا جمال الدین کی طرف بیجا جمال

قطب الاقطاب تیداتسادات	منبع النفیض مجمع البرکات
گوہر چہرچہ شہادت و تزیین	سید اصفیا جمال الدین
جانشین جناب حضرت تیر	قدوہ اولیا امیر کبیر
قدس اللہ سرہ الاعلیٰ	روح اللہ رختہ الاعلیٰ
چوں قدم شریف آورند	باز در عروہ جاے خود کردند
بود ہمراہ شاں بصد تکلیں	سید غنیاعلا و الیٰں
آفتاب پرفصل و کمال	قدوہ امیر حال میر جلال

مفخر عرفان پاک آئین	رکنِ ریحِ رکنِ الدین
نیرِ برجِ عزتِ تمکین	قطبِ آفاقِ میرِ الدین
قدوہِ عارفانِ محبتِ کریم	سیدِ کنوئے عظیم
منعمِ عرفانِ پاک آئین	نجمِ برجِ شہابِ الدین
کوکبِ آسمانِ عزتِ بود	نیرِ برجِ جاہ و حشمتِ بود
مرشدِ نیکوئے و پاکِ نسب	بود محکمِ بجا دہِ جد و آب
مصدقِ عیض و علمِ عم فائد	مرجعِ اہلِ فضل و احسانِ بود
ہم چو سیدِ پسندِ ارشاد	خلقِ را بہرہٗ بُدے میداد
چون تدمِ زنجیرِ باقی	روحِ پاکش بعبس و ندر باقی
خلفش از ذکور یہ سچ نبود	جز دو دختر دو ماہِ برجِ شہود
نامزدِ شیعہ پہ شیخِ زمین	سیدِ کنوئے شایعِ حسن
زاد ایشیاں بہ عزت و وزین	سیدِ نیکِ مدِ پاک آئین
آنکہ زرد و خاطر از ہمہ لوث	خوش آفاق شہِ محمدِ خوش

خلف الصدق آل شہ زاہد

حضرت سید علیہ

شجرہ

قطب الاقطاب منبع البرکات	مصدر الفيض منحة السادات
نعمت العارفين بالافضال	سید العاشقین بالاجلال
پیتا آں شہنشاہ آفاق	شیخ کونین شیخ عبد الزاق
خوش آفاق شیخ محی الدین	آفتاب سپہ دنیا و دین
اعرب عارفان ربانی	ماہی بن داد شاہ جیلانی
شیخ ابو صالح عماد الدین	سید احمدی شہاب الدین
حضرت شاہ ابوالحسن شہر دین	وائے کشور ہند و قیس
شرف الدین و شیخ شمس الدین	سید دین علی و پدر الدین
آنکے بزد و خاطر ازہر لوش	افضل اعصر شہ محمد غوث
برتر از اولیا مکان ہے است	رضی اللہ عنہ شان ہے است
شرف الدین علی شہ ابرار	حضرت قاسم نجمتہ شعار
فاضل کامل و شہ زاہد	میر سید محمد عابد
بسط اللہ ظلہ الالہ	اید اللہ فیضہ الالہ
فردا سرد سید احمد	سید دین حسین شہ محمد
ساز روشن و لم بنور ہندے	از دلہ رنگ باسویے بزدا
یا الہی بحرست شائش	بہر احسان و نیک عنوش
حضرت عبد باسط آں شہ دین	عبد قادر میر سپہ یقیں
از غم دہر ساز آدم	بغیر خود ناکے دل شادم
دہر نائی مرا زنگ وجود	سازت غرقم بہ بحر شہود
شیخ محمود ہر برج لغت	سید عبد اللہ آں شہ عرفا